

انتقال ناپذیری و بیان‌پذیری ایده‌ها (بررسی تطبیقی دیدگاه فرگه و سرل)

محمدعلی عبداللہی^۱، لیلا جوادی^۲

چکیده

"فرگه" معتقد است محتویات ذهن فرد (انطباعات حسی، احساسات، تخیلات و مانند آن) - که آنها را ایده می‌نامد - برخلاف اندیشه که امری عینی و مستقل از همه اذهان است، در ارتباط زبانی قابل انتقال نیست. مبنای استدلال وی برای اثبات انتقال ناپذیر بودن ایده‌ها، وابستگی آنها به فاعل شناسا و خصوصی بودن ایده‌هاست. "سرل" در بنای نظریه افعال گفتاری، اصل بیان‌پذیری را طرح می‌نماید که به نظر می‌رسد امکان انتقال ناپذیری ایده را نفی می‌کند. بنا بر اصل بیان‌پذیری، «هر چه را بتوان قصد کرد، می‌توان آن را بیان کرد». به ادعای سرل، این اصل فی‌نفسه نمی‌تواند زبان خصوصی را نفی کند و نمی‌تواند بدین طریق امکان امر انتقال ناپذیر را منتفی سازد. در این مقاله تلاش می‌کنیم این اصل را در پرتو چرخش زبانی و نتایج و لوازم معرفت‌شناختی آن بررسی کنیم. نظریه معنای سرل نشان می‌دهد که از دیدگاه وی نه فهم امر کاملاً و مطلقاً خصوصی و تبدیل آن به تجربه امکان‌پذیر است و نه در فرض امکان چنین امری می‌توان بیانی معنادار از آن عرضه کرد. بر این اساس، از نظر سرل حتی امور ذهنی نیز - بر خلاف آنچه فرگه معتقد بود - مطلقاً خصوصی و غیر قابل بیان نیستند.

واژگان کلیدی: اصل بیان‌پذیری، انتقال ناپذیر، چرخش زبانی، زبان خصوصی، نظریه معنای سرل، فرگه.

abdollahi@ut.ac.ir

۱. دانشیار و عضو هیئت علمی دانشکده الهیات، پردیس فارابی دانشگاه تهران

leilajavadi@outlook.com

۲. دانشجوی دکتری فلسفه دانشکده الهیات پردیس فارابی دانشگاه تهران

مقدمه

نگاهی اجمالی به تاریخ فلسفه روشن خواهد ساخت که وسوسه پذیرش امری که «دیگر نمی‌توان از آن سخن گفت» از همان طلیعه تفکر فلسفی (اگر آغاز سنت مکتوب را بتوان چنین طلیعه‌ای انگاشت) همواره با بشر همراه بوده و در صورت‌های مختلف رخ نموده است. گرچه طبقه‌بندی و صدور احکام کلی در مورد چیزهایی که وجه مشترکشان این است که "نمی‌توان از آن‌ها سخن گفت" تناقض‌آمیز و ناممکن به نظر می‌رسد. با این حال می‌توان در یک دسته‌بندی اجمالی اموری را که در تاریخ فلسفه چنین توصیف شده‌اند،^۱ به سه گروه تقسیم نمود: دسته اول، اموری که مطلقاً ناشناختنی هستند. این امور اگرچه اصل وجودشان به دلایل عقلی یا شهودی مورد تصدیق است، اما به‌طور کامل از دسترس معرفت بشری خارجند و به همین دلیل نمی‌توان از آنها سخن گفت: ناحقیقت پارمنیدس و نومن کانت از این دسته‌اند. دسته دوم، اموری که مطلقاً ناشناختنی نیستند، اما جز از طریق تشبیه و تمثیل و استعاره نمی‌توان به آنها نزدیک شد، و اگرچه می‌توان با استفاده از روش‌هایی که ذکر شد تصویری مجازی از این امور ترسیم کرد، اما ارائه هیچ توصیف دقیق و غیر مجازی از آنها امکان‌پذیر نیست. مثال خیر افلاطون (آنچنان‌که خود افلاطون عقیده داشت) از این دسته به‌شمار می‌رود. دسته سوم، اموری که شناختنی‌اند، اما شیوه ادراک آنها با ادراک‌های قابل بیان تفاوتی ماهوی دارد. گرچه ممکن است ادراکی که از این امور داریم در مقایسه با سایر ادراک‌های ما، روشن‌تر و دقیق‌تر باشد. اما انتقال آن از طریق مفاهیم (و در دوره متأخر، زبان) ممکن نیست. شهود عرفانی و ادراک انسان از خود و حالات خود را گاه در این دسته جای می‌دهند. موضوع مورد بررسی در مقاله حاضر، قسم سوم است؛ امری قابل ادراک و انتقال‌ناپذیر. این

۱. روشن است که این تقسیم‌بندی به معنای اذعان به وجود اقسام نیست. اینکه هر یک از اقسام مذکور مصداق دارند یا خیر، اساساً پیش از پرداختن به اصل ادعا (امکان غیرقابل بیان بودن برخی امور) قابل بحث نیست.

ادعا که برخی از مدرکات انسان مطلقاً، نمی‌توانند جامه مفهوم لفظ بپوشند و لاجرم انتقال‌ناپذیرند، در تاریخ تفکر ادعایی نادر به حساب نمی‌آید. علل و عوامل التزام به چنین امری و همچنین پیامدهای معرفت‌شناختی‌اش، موضوعی قابل اعتنا و در خور توجه است اما نوشتار حاضر بنای پرداختن به آن را ندارد. پرسشی که تلاش می‌کنیم در این مقاله به آن پاسخ دهیم این است که «چه نسبتی میان ادعای انتقال‌ناپذیر بودن برخی از محتویات ذهن (با تمرکز بر امور انتقال‌ناپذیر در اندیشه فرگه) و اصل بیان‌پذیری وجود دارد؟» آیا قبول اصل بیان‌پذیری به معنای ابطال ادعای مذکور و ناممکن بودن آن است یا اینکه حتی با التزام به اصل بیان‌پذیری می‌توان به وجود ادراک یا ایده‌هایی ملتزم شد که نمی‌توانند در قالب مفاهیم، الفاظ یا علائم به دیگران منتقل شوند؟

فرگه در مقاله اندیشه از امر انتقال‌ناپذیر سخن می‌گوید و معتقد است ایده‌های ذهنی انتقال‌ناپذیرند. اما جان سرل از بیان‌پذیری هر آنچه می‌توان قصد کرد سخن می‌گوید. این دو دیدگاه آیا نافی یکدیگرند یا نه؟

در مورد اصل بیان‌پذیری سرل، پژوهش‌های مستقلی هم به زبان فارسی و هم به زبان انگلیسی در دسترس است.

در مقاله «اصل بیان‌پذیری» که در شماره ۳ فصلنامه فلسفه منتشر شده است، شرحی پیرامون اصل بیان‌پذیری سرل آمده است. مقاله‌های زیر به زبان لاتین به شرح و بسط اصل بیان‌پذیری پرداخته‌اند:

– مقاله «The Principle of Expressibility and Private Language» از Frank

Kannetzky که در شماره ۶۹ نشریه *Acta Philosophica Fennica* منتشر شده است.

– مقاله «On Searle's Principle of Expressibility» از Karl Hacksstett که در شماره ۶

Studies in language چاپ شده است.

اما انتقال‌ناپذیر فرگه کمتر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. دامت در کتاب خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی^۱ و هم در تک‌نگاری خود در مورد فرگه (*Frege. Philosophy Of Language*) *Philosophy* به اختصار به این مطلب پرداخته است.^۲

برای بررسی موضوع پژوهش در مقاله حاضر، پس از تأمل بیشتر پیرامون امر غیر قابل انتقال در اندیشه فرگه و توضیحی مختصر در مورد اصل بیان‌پذیری، نسبت این‌دورا در حوزه مقصود و بیان مورد کنکاش قرار خواهیم داد. سپس امکان تجربه خصوصی را در پرتو چرخش زبانی و لوازم

1. Origins Of Analytical Philosophy.

۲. اوصاف کتاب‌شناختی این مقالات در فهرست منابع آمده است.

معرفت‌شناختی آن و نیز نظریه معنای سرل بررسی خواهیم کرد و در نهایت، در مورد امکان امر انتقال‌ناپذیر از نظر فرگه براساس این بازخوانی داوری خواهیم نمود.

۲. غیرقابل انتقال در اندیشه فرگه

۲-۱. ضرورت معرفت انتقال‌ناپذیر در اندیشه فرگه

پیش از هر بحث دیگری ضروری به نظر می‌رسد که توضیح دهیم مقصود از انتقال‌ناپذیر^۱ در اندیشه فرگه^۲ چیست. تعریفی که مایکل دامت (Dummett, 1994, p.85) - مفسر فرگه - ارائه کرده است می‌تواند به حد کفایت موضوع را روشن کند: «هر مدلولی که مستلزم حکایت به‌گونه‌ای باشد که تنها در دسترس یک فاعل شناسا قرار گیرد (مانند حس) - آن‌گونه که فرگه حس را خصوصی می‌پنداشت - ضرورتاً انتقال‌ناپذیر خواهد بود».

فرگه (Frege 1953.p. xxii) در مقدمه کتاب مبانی حساب، پژوهش خود را در این اثر مبتنی بر سه اصل مهم می‌داند. نخستین اصل در میان این اصول سه‌گانه، حفظ قاطعانه تمایز میان امر نفسانی - روانی و امر منطقی و همچنین امر ذهنی و امر عینی است. مفسران وی (Constant 2003.p.1) گام نخست (و شاید انگیزه مهم) فرگه را در پرداختن به بحث معنا، ایستادگی در برابر اصالت روان‌شناسی^۳ رایج در عصر او دانسته‌اند. اصالت روان‌شناسی مورد نظر فرگه، تمایل به بازگرداندن منطق و ریاضیات به روان‌شناسی از طریق تحویل اصول آنها به پدیده‌های ذهنی - روانی و روان‌شناختی دانستن شالوده منطق است.

فرگه اصالت روان‌شناسی را نوعی بحران تلقی می‌کند که هر گونه انتقال معنا را از فردی به فرد دیگر ناممکن می‌سازد و با تقلیل همه‌چیز به ایده‌ها، راه را بر عینیت ضروری برای هر گونه تفهیم و تفاهم علمی می‌بندد (موحد، ۱۳۷۱، ص ۱) و تنها راه نجات از این بحران به نظر فرگه بیرون کشیدن معنا از ذهن است. وی نمی‌توانست بپذیرد که اندیشه امری ذهنی است که صرفاً بر حسب عملکردهای ذهن فرد قابل تحلیل است و برای مقابله با این رویکرد، به عینی بودن اندیشه متوسل شد. از نظر فرگه، معنا به همان اندازه که امری غیر فیزیکی است، از ذهن و افعال ذهنی نیز مستقل و در قلمرو سومی موجود است.

تحلیل فرگه از زبان، از یک‌سو به واقعیت و عینیت (معنا) و از سوی دیگر به انتقال از گوینده به

1. Uncommunicable.

2. Frege.

3. Psychologism.

شنونده (حکایت) گره خورده است. اما به تعبیر سرل^۱ (سرل، ۱۳۸۵، ص ۲۲۶)، برای فرگه معنا، مقدم بر حکایت و حکایت، وابسته به معناست و «هر اظهار عبارت حکایی، اگر حکایت انجام یافته باشد باید قضیه صادقی (یعنی واقعی) را به شنونده منتقل کند».

واضح است که اعتقاد به اینکه اندیشه به‌عنوان امری عینی، مستقل از همه اذهان و درعین حال بدون آنکه متعلق ذهن آنان واقع شود در دسترس همه افراد است، قبول انتقال‌پذیری را بسیار آسان می‌کند. می‌توان گفت عینی بودن اندیشه در فرگه، مبنای امکان انتقال‌پذیری از دیدگاه وی است.

اما فرگه (فرگه، ۱۳۸۳، ص ۹۹-۱۰۱) انطباعات حسی، عواطف و تصورات هر فرد را اموری ذهنی می‌دانست که فرد هرگز نمی‌تواند آنها را با دیگران به اشتراک بگذارد. همچنین هرگز نمی‌تواند به‌طور مستقیم از محتویات ذهن دیگری آگاه شود تا بداند تصورات و احساس دیگران تا چه اندازه با تصورات و احساس خودش مشابه یا متفاوت است.

اگر تنها دارایی ما در مواجهه با جهان خارج همین احساس‌ها و ایده‌ها باشد، نه تنها هیچ راهی برای انتقال آنچه از جهان خارج دریافته‌ایم نداریم، بلکه حتی نمی‌توانیم مطمئن باشیم که جهان خارج وجود دارد و در صورت وجود، واجد ویژگی‌هایی است که به آن نسبت می‌دهیم یا خیر: «اصلاً نمی‌توان باور کرد که به جای تمامی محیط خارج که در آن حرکت و عمل می‌کنیم، فقط جهان درونی خودمان واقعیت داشته باشد. ولی نتیجه قطعی و ناگزیر این اصل که تنها «ایده‌ها» متعلقات آگاهی و شناخت ما هستند، همین است (فرگه، ۱۳۸۳، ص ۱۰۱).

اما همچنان‌که پیش‌تر ذکر شد، محتوای آگاهی ما تنها دارایی مان در مواجهه با جهان خارج نیست. فرگه (فرگه، ۱۳۶۷، ص ۱۰-۱۱) معنا را به‌عنوان امری مشترک که به یک اندازه در دسترس همگان است، مبنای انتقال‌پذیری قرار می‌دهد. از نظر وی، آنچه عینیت را شکل می‌دهد مستقل از احساسات، شهودها و ایده‌های ماست.

دامت (Dummett, 1994. p.85) بر این باور است که فرگه با اصرار افراط‌گونه بر خصوصی و شخصی بودن احساس و با تکیه بر این فکر مقاومت‌ناپذیر که هیچ‌یک از ما هرگز نمی‌تواند بفهمد که آیا احساسات دیگران مشابه اوست یا خیر، تمایزی قاطع را میان مدل‌های ذهنی و عینی ایجاد کرد. این تمایز قاطع، اگرچه از یک‌سو به عینیت معنا و در نتیجه قابل انتقال بودن آن انجامید، از سوی دیگر قلمروی بزرگ از امور غیر قابل دسترس و انتقال‌ناپذیر ایجاد کرد.

آنچه ذکر شد، بدین معنا نیست که فرگه در فلسفه زبان خود، جایی برای امور انتقال‌ناپذیر باز کرده بود و به شکل نظام‌مند به وجود چنین اموری اعتقاد داشت. بلکه صرفاً تأکید است بر اینکه فرگه در

1. Searle.

گریز از اصالت روان‌شناسی گرفتار همان دامی شد که رویکرد مذکور در راه معرفت گسترده بود. جدایی قاطع حوزه قابل‌انتقال، ناگزیر همه محتویات ذهن را در سوی دیگر (حوزه انتقال‌ناپذیر) قرار می‌دهد.

۲-۲. مصداق معرفت انتقال‌ناپذیر از دیدگاه فرگه

مراجعه به آثار فرگه نشان می‌دهد که وی به حضور دو امر در قلمرو انتقال‌ناپذیرها تصریح کرده است: یک) انطباعات حسی^۱ و احساس‌ها^۲: فرگه در مبانی حساب (Frege, 1953, p.36) ضمن بحث از رنگ واژه‌ها و مدلول عینی آنها تأکید می‌کند که ما هیچ راهی برای مقایسه احساسمان با دیگران نداریم: «رنگ واژه‌ها نه به احساسات ذهنی که ما نمی‌توانیم بدانیم آیا با احساسات دیگران توافق دارند یا خیر؛ زیرا بدیهی است که کاربرد یک نام مشابه، ضامن هیچ چیزی نیست، بلکه به ویژگی عینی دلالت می‌کنند».

بدین ترتیب، نه فقط مدلول‌های ذهنی رنگ واژه‌ها، بلکه به‌طور کلی همه انطباعات حسی و احساس‌های انسان از نظر فرگه اموری ذهنی است که تنها خود فرد به آنها دسترسی دارد. دو «من» (ادراک ویژه و یگانه هر فرد از خودش): فرگه در مقاله اندیشه بر این نکته اصرار می‌کند که تنها خود فرد است که می‌تواند مدلول واژه «من» را در حدیث نفس فراچنگ آورد:

هر کس پیش خود به گونه‌ای خاص و یگانه حضور دارد، به گونه‌ای که پیش هیچ کس دیگر چنین حضوری ندارد. بنابراین وقتی دکتر لوبن این اندیشه را که مجروح شده بود در ذهن داشت، احتمالاً آن را به همین صورت یگانه و ویژه (یعنی از نوع حضور شخص پیش خودش) در ذهن داشت و تنها این خود دکتر لوبن است که می‌تواند اندیشه‌هایی از این دست داشته باشد. ولی اگر بخواهد با دیگران ارتباط برقرار کند، نمی‌تواند اندیشه‌ای را که تنها خودش آن را درک می‌کند به آنها منتقل سازد (فرگه، ۱۳۸۳، ص ۹۵).

در این بند، فرگه می‌کوشد با انگشت نهادن بر آنچه می‌تواند خصوصی‌ترین محتوای ذهن (حضور فرد نزد خودش) باشد، خصوصی نبودن معنا را نشان دهد. ادعای وی این است که علی‌رغم اینکه هر فرد برای خود حضور ویژه‌ای دارد که از دسترس دیگری خارج است. اما این حضور ویژه و ادراک فرد از آن، معنای واژه «من» نیست. فرگه با توسل به برهان خلف ثابت می‌کند که وقتی گوستاو لوبن جمله‌ای مانند «من زخمی شده‌ام» را

1. Impression.

2. Sensation.

به کار می‌برد، اندیشه بیان‌شده در جمله و معنای واژه من برای مخاطب روشن است؛ هرچند مخاطب هیچ دسترسی‌ای به مدلول این واژه چنان‌که در ذهن گوینده آن است ندارد. زمانی که کاربرد زبان جمله حاوی «من» را به کار می‌برد، اندیشه بیان‌شده توسط این عبارت برای دیگران قابل درک است. بنابراین معنای «من» مستقل از آن حضور ویژه و تصویر شخصی و خصوصی هر فرد از خود است. البته جمله حاوی «من» یا اسم‌ها و ضمائر مبهم از دیدگاه فرگه به تنهایی مبین اندیشه کامل نیستند و فهم درست اندیشه‌هایی که برای بیان آنها از این الفاظ استفاده شده است در گرو علم به شرایط خاصی است که گفتار در آن بیان شده است (فرگه، ۱۳۸۳، ص ۹۵).

این تمایز قاطع هر چند در پی اثبات عمومی بودن معنای «من» است هم زمان به خصوصی و غیر قابل انتقال بودن درک هر فرد از خودش حکم می‌کند. بنا بر دیدگاه فرگه، مدلول واژه «من» نحوه‌ای است که از طریق آن فرد به خودش عرضه می‌شود. از آنجاکه این طریق نمی‌تواند به هیچ کس دیگری ارائه شود، فراچنگ آوردن این مدلول برای هر کس دیگری ممنوع است؛ هرچند این واژه در گفت‌وگو با دیگران مدلولی متفاوت می‌یابد (کسی که در این لحظه با شما سخن می‌گوید) که برای دیگران دست‌یافتنی است.

فرگه این دو مورد را در کنار سایر محتویات ذهن که بنا بر تحلیل او انتقال‌ناپذیرند، ایده می‌نامد:

«حتی کسی هم که آموزش فلسفی ندیده باشد، متوجه این مسأله هست که ناگزیر باید به جهان درونی متمایز از جهان خارجی قائل باشد؛ جهانی فراهم آمده از انطباعات حسی، آفریده‌های خیال، احساسات، خلق‌و‌خواها، جهانی از تمایلات خواسته‌ها و تصمیم‌ها. برای رعایت اختصار، من همه اینها به‌جز عزم و تصمیم را ایده می‌نامم (فرگه ۱۳۸۳، ص ۹۷).

جهان درونی که از ایده‌ها تشکیل شده است، به‌طور کامل دور از دسترس دیگران و مطلقاً انتقال‌ناپذیر است. با توجه به آنچه ذکر شد، ویژگی اصلی امر انتقال‌ناپذیر را از دیدگاه فرگه می‌توان چنین تعبیر کرد: امر انتقال‌ناپذیر امری است که به فاعل شناسایی که مالک آن است وابستگی دارد و به همین علت کاملاً و مطلقاً خصوصی است.

۳. اصل بیان‌پذیری

۳-۱. پیش‌زمینه

تاریخ فلسفه تحلیلی شاهد بحث و جدل‌های بسیار فیلسوفان برای تعیین نقش قصد گوینده از

سویی و ابزارهای زبانی از سوی دیگر در تحلیل فلسفی ارتباط زبانی است. دسته‌بندی‌های متداول فلسفه زبان نیز مبتنی بر نظرگاه فیلسوفان در مورد همین مناقشه است. نسبت میان این دو عنصر به علت نقشی که در تحلیل اموری نظیر معنا و صدق و مانند آن دارد، همواره یکی از اساسی‌ترین مسائل فلسفه زبان بوده است.

سرل این تمایز را چنین تشریح می‌کند:

تمایزی مشهور در فلسفه زبان بین آنچه یک عبارت یا جمله معنا می‌دهد و آنچه که گوینده هنگام اظهار جمله و عبارت قصد می‌کند، وجود دارد. این تمایز از این واقعیت نسبتاً پیش پا افتاده که گوینده ممکن است معنای یک جمله یا عبارت را نادیده گرفته باشد ناشی نمی‌شود. بلکه از این واقعیت منتج می‌شود که حتی جایی که گوینده از حیث زبانی کفایت قابل قبولی دارد، معنای لغوی جمله یا عبارت نمی‌تواند با معنای مقصود گوینده متفق شود (Searle 1979. p.143).

تفاوت میان معنای عبارت و معنای مقصود و به تبع آن تفاوت میان آنچه بیان می‌شود و آنچه مقصود است را می‌توان دو گونه تصور کرد:

یک) تفاوت عرضی: این تفاوت می‌تواند ناشی از عدم کفایت گوینده در بیان، ناآشنایی وی با ابزارهای زبانی، غفلت و فراموشی یا حتی لغزش و خطا در استفاده از ابزار زبانی باشد. چنین تفاوتی در مقام عمل غالباً رخ می‌دهد، اما نتایج معرفت‌شناختی قابل توجهی ندارد. دو) تفاوت ذاتی: باور داشتن به تفاوت ذاتی میان معنای عبارت و معنای مقصود بدین معناست که معنای لغوی عبارت اظهارشده، حتی در صورت کفایت گوینده و خطانکردن وی، با آنچه قصد شده است هماهنگ نمی‌شود یا هماهنگ بودن یا نبودن آنها قابل داوری نیست. شکاف میان گفتن و مقصود داشتن، یک معضل نظام‌مند برای هر نظریه‌ای است که بخواهد معنا و همچنین امکان فهم را توضیح دهد.

۲-۳. بیان اصل

سرل به درستی این معضل را دریافت و آن را با اصل بیان‌پذیری^۱ هدف قرار داد. اصل بیان‌پذیری سرل، کوشش وی برای پر کردن این شکاف و رهایی از پیامدهای آن است: «هرچه را بتوان قصد کرد، می‌توان بیان کرد».

صورت نمادینی که سرل (سرل، ۱۳۸۵، ص ۱۱۳ و ۱۱۴) برای این اصل عرضه می‌کند، تصویر

1. Expressibility.

روشن‌تری را از اصل بیان‌پذیری در اختیار مخاطب قرار می‌دهد: «به‌ازاء هر معنایی مانند x و هر گوینده‌ای مانند s هر وقت x, s را اظهار کند، (قصد کند معنای آن را منتقل کند یا بخواهد آن را در اظهاری ابلاغ کند و ...) ممکن است تعبیری مانند E که بیان دقیق یا تنسیق x است وجود یابد. به‌طور نمادین:

$$(\exists E)p \rightarrow (x)(s)$$

E بیان دقیق X است و S, X را بیان می‌کند.

در این بیان دو قید وجود دارد که توضیح بیشتری می‌طلبد:

- ممکن است: امکانی که سرل در توضیح اصل بیان‌پذیری از آن سخن می‌گوید، بیش از هر چیز دیگری بر سلب ضرورت از طرف مخالف دلالت دارد. براساس آنچه پیش‌تر در مورد تفاوت معنای عبارت و معنای مقصود گفته شد، مراد سرل را می‌توان چنین تعبیر کرد: اختلاف میان معنای مقصود و معنای ملفوظ، اختلافی ذاتی نیست بلکه اختلافی عرضی است؛ هرچند در مقام عمل، این اختلاف عرضی قابل پیشگیری نیز نباشد:

هر زبانی مجموعه محدودی از واژه‌ها و صور نحوی برای بیان آنچه قصد می‌کنیم در اختیار ما می‌نهد. اما اینکه در یک زبان خاص یا در همه زبان‌ها قیدوبند مهم‌تری برای امور بیان‌پذیر وجود داشته باشد (یعنی اینکه افکاری وجود داشته باشند که نتوان به زبانی خاص یا به هر زبانی بیانشان کرد)، واقعیتی ممکن است نه ضروری (سرل، ۱۳۸۵، ص ۱۱۳).

از این تمایز، در تفسیر بیان سرل به تمایز مقام ثبوت و مقام اثبات نیز تعبیر شده است (عبداللهی، ۱۳۸۶، ص ۹): «اصل بیان‌پذیری ناظر به مقام ثبوت است نه مقام اثبات. مقصود اینکه هرگاه گوینده چیزی را قصد کند، از نظر عقلی ممکن است برای اظهار قصد خویش علامتی یا عبارتی کشف یا جعل کند». از اینکه در مقام ثبوت، گوینده عقلاً می‌تواند آنچه را مقصود کرده است بیان کند، لازم نمی‌آید که گوینده در مقام اثبات بتواند این کار را انجام دهد. به عبارت دیگر، سرل با بیان این اصل قصد ندارد موانع عملی بیان مقصود را انکار کند. از نظر وی، در مقام اثبات همواره ممکن است عواملی مانع از بیان مقصود شوند. بی‌کفایتی گوینده و عدم تسلط او بر زبان یا حتی نبود ابزارها و امکانات زبانی (مانند واژه یا ساختارهای دستوری) در یک زبان مشخص یا فراتر از آن در همه زبان‌های موجود، از جمله این موانعند. اما وجود این موانع در ارتباط زبانی ضروری نیست. در مقام ثبوت هیچ ضرورتی ایجاب نمی‌کند قصدی وجود داشته باشد که به هیچ وجه و در هیچ زبانی قابل بیان نباشد.

بسیار مهم است که در نتیجه‌گیری از اصل بیان‌پذیری و در پیگیری لوازم این اصل، تمایز مقام ثبوت و اثبات را به‌خاطر داشته باشیم.

- بیان دقیق: مراد سرل از واژه دقیق چیست؟ یک عبارت زبانی در چه شرایطی تعبیر دقیق مقصود خواهد بود؟ آیا می‌توان برای دقت، معیاری لغوی ارائه کرد؟

یکی از پاسخ‌هایی که به این پرسش داده شده (Kannetzky 2001.p.10-12) مبتنی بر تمایز میان زبان‌های ثابت و زبان‌های باز است. اگر مراد از زبان، زبان ثابت (زبانی که دایره واژگان، دستور زبان و قواعد منطقی - معناشناختی معینی داشته باشد که عبارات به‌وسیله آنها تعریف شوند) باشد، می‌توان برای دقت، معیارهای زبانی ارائه کرد. در چنین زبانی، دقت کاربرد یک عبارت، امری غیر متغیر است که به‌وسیله قوانین ثابت آن زبان متعین می‌شود. اما اصل بیان‌پذیری در چنین زبانی بی‌معناست. تعبیر دقیق یک مقصود در زبان مذکور وجود دارد یا نه. اگر این تعبیر وجود نداشته باشد، ممکن نیست فرد بتواند آنچه را که قصد کرده است بگوید. اما در زبان‌های آزاد (زبان‌هایی که دستور زبان و قواعد منطقی معناشناختی آنها به‌گونه‌ای است که گسترش زبان را همواره ممکن می‌سازد؛ مانند زبان‌هایی که به آنها سخن می‌گوییم) هیچ معیار مسلم یا مطلق برای دقت وجود ندارد. بلکه تنها در نسبت با زمینه، سیاق و مخاطبین است که این معیار تعیین می‌شود. دقت در چنین زبان‌هایی درجه فهم‌پذیری عبارت و میزان توافق گوینده و شنونده بر این است که چه چیزی باید درک شود و چه چیزی مقصود است.

فارغ از مسأله زبان‌های ثابت و نسبت آنها با اصل بیان‌پذیری، به نظر می‌رسد که نمی‌توان معیاری لغوی برای دقت عرضه کرد. اگر چنین باشد، ناگزیریم دقت را وصف میزان مفاهمه میان گوینده و مخاطب بدانیم. اصل بیان‌پذیری را با این تفسیر از دقت می‌توان چنین تقریر کرد (Kannetzky 2001.p.10): «ممکن است چیزی قصد شود، حتی اگر تعبیر دقیقی از آن در زبان‌های ثابت وجود نداشته باشد. اما چیزی نمی‌تواند مقصود شود که نتوان آن را به‌نحو رضایت‌بخشی با استفاده از زبان‌های باز، برای دیگری قابل فهم ساخت».

اما اگر دقت در نسبت با مخاطب سنجیده شود، اصل بیان‌پذیری با دشواری‌هایی روبه‌رو خواهد شد: نخست آنکه در این شرایط نظریه فی نفسه نافی زبان خصوصی خواهد بود. درحالی‌که خود سرل - چنان‌که خواهد آمد - این‌گونه نمی‌پندارد. دوم اینکه دقیق، یک وصف نسبی و غیر قابل قضاوت خواهد بود که بودن یا نبودنش به‌عنوان قید، در اصل بیان‌پذیری تفاوتی ایجاد نخواهد کرد. مراد سرل از افزودن قید دقیق، با توجه به این دشواری‌ها نیازمند بحث و کنکاشی بیشتر است که مجال جدی‌گانه می‌طلبد.

۳-۳. جایگاه اصل بیان‌پذیری در نظریه افعال گفتاری

اصل بیان‌پذیری چارچوب نظریه افعال گفتاری را حفظ می‌کند. یعنی [با این اصل] نظریه می‌تواند با توجه به افعال زبانی صریح محصور شود. این اصل مانند یک اصل تحویل عمل می‌کند که به ما اجازه می‌دهد پژوهش درباره افعال زبانی را به پژوهش درباره صورت‌های مصرّح (یعنی جنبه‌های شبه‌نحوی) تحویل بریم. این بدین معناست که همه پیش‌فرض‌های مرتبط با سیاق و پیش‌زمینه که برای فهم یک فعل گفتاری لازم است می‌تواند به فهم یک عبارت زبانی تحویل شود. می‌توان ادعا کرد که اصل بیان‌پذیری تنها به دلیل این نتیجه روش‌شناختی ایجاد شده است (Kannetzkzy, 2001, p. 4).

اگرچه بند مذکور دست‌کم در عبارت پایانی مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد. اما در تأکید بر اهمیت اصل بیان‌پذیری در نظریه افعال گفتاری با نشان دادن کاربرد این اصل در حفظ چارچوب نظریه کاملاً بر حق است. البته برای نخستین بار خود سرل به این امر به‌عنوان یکی از نتایج اصل بیان‌پذیری اشاره کرده است. از نظر وی (سرل، ۱۳۸۵، ص ۱۱۶) مهم‌ترین نتیجه اصل بیان‌پذیری، یکی دانستن قواعد انجام افعال گفتاری با قواعد مؤلفه‌های خاص زبانی است. بنابراین برای بررسی یک فعل گفتاری کافی است جمله‌هایی را که اظهار دقیق و صحیح آنها مقوم آن فعل گفتاری هستند بررسی نماییم.

باید این نکته را توجه دهیم که مقصود از افعال گفتاری در اینجا همان فعل مضمون در سخن است که یک فعل گفتاری کامل است که در آن هم قصد گوینده و هم عنصر زبان و بیان برای انجام آن اساسی است (سرل، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲).

شاید پاسخ دادن به این پرسش که «اگر اصل بیان‌پذیری نبود، نظریه افعال گفتاری با چه دشواری‌هایی روبه‌رو می‌شد؟» بهتر بتواند اهمیت اصل مذکور را در حفظ این نظریه نشان دهد (Kannetzkzy 2001, P.4): کمترین اشکالی که نظریه در صورت فقدان اصل بیان‌پذیری به آن دچار خواهد شد، گرفتار شدن در مسیر دشوار بررسی قصد گوینده است. افعال گفتاری با ارجاع به مجموعه‌ای از معیارها که شامل انواعی از قصد گوینده هستند توصیف می‌شود. بنابراین تعیین افعال گفتاری به جهت شمولشان بر قصد گوینده بسیار دشوار است. درحالی‌که عبارات بسیار راحت‌تر به دست می‌آیند.

به یاد داریم که از دیدگاه سرل، واحد ارتباط زبانی نه تنها کلمه، بلکه جمله هم نیست. وی با پذیرش نظریه افعال گفتاری، به تبعیت از آستین، واحد را از ساختارهای زبانی خارج کرد و با قصد گوینده مرتبط ساخت. اما چگونه می‌توان فعل گفتاری و قواعد حاکم بر آن را بررسی کرد؟ چنین

کاوشی بدون استفاده از عباراتی که بیانگر قصد هستند ناممکن به نظر می‌رسد. علاوه بر این، اگر پیوند میان قصد و بیان برقرار نشود، بررسی قصد گوینده نوعی تحویل فلسفه زبان به روان‌شناسی نیز خواهد بود.

سرل با اصل بیان‌پذیری در عین حفظ نظریه افعال گفتاری دوباره به ساختارهای زبانی برمی‌گردد و چهارچوب مطالعه خود را به بررسی عبارات (به جای مقاصد) محدود کرده و بدین ترتیب پژوهش را ممکن و موجه می‌سازد.

۴. نسبت میان قابل انتقال بودن و بیان‌پذیری

۴-۱. بررسی نسبت با توجه به مفاد قاعده

با توجه به آنچه در توضیح اصل بیان‌پذیری ذکر شد، این اصل تنها هنگامی نافعی امر انتقال‌ناپذیر خواهد بود که:

(الف) هرچه در دسترس معرفت بشر است، قابل قصد کردن باشد.

(ب) هرچه بیان می‌شود، علی‌الاصول برای دیگری قابل فهم باشد.

گزاره الف، چندان محل ایراد یا تردید نیست. نمی‌توان در این واقعیت مناقشه کرد که هرچه انسان نسبت به آن آگاه باشد، می‌تواند مقصود واقع شود.

اما به نظر می‌رسد گزاره دوم یا حوزه بیان نیاز به بررسی بیشتری داشته باشد: انتقال‌پذیری یک امر دوسویه است؛ یک سوی آن بیان و تعبیر و سوی دیگر آن دریافت و فهم است. اصل بیان‌پذیری تنها به این شرط می‌تواند امکان امر غیر قابل انتقال را نفی کند که بر امکان هر دو سو حکم کند. بنابراین پرسش اساسی این است که اصل بیان‌پذیری بر اینکه آنچه بیان می‌شود علی‌الاصول^۱ فهم‌پذیر است نیز دلالت دارد یا خیر؟

این پرسش در نگاه نخست بی‌فایده و حتی بی‌معنا به نظر می‌رسد. چگونه ممکن است میان امکان بیان مقصود و امکان فهم آنچه بیان شده است جدایی افکنند؟ اگر اصوات و الفاظی که شخص به‌کار می‌برد علی‌الاصول به فهم مقصود او منجر نشود، می‌توان گفت وی مقصود خود را بیان کرده است؟ اگر ملازمه‌ای میان فهم و بیان وجود نداشته باشد، اساساً مقصود ما از بیان چیست؟

۱. توجه به این نکته مهم است که آنچه اصل بیان‌پذیری بدان حکم می‌کند، امکان بیان و تعبیر هر مقصودی است. بنابراین کافی است امکان سوی دیگر انتقال‌پذیری (فهم و دریافت) از آن استنتاج شود. اصل مذکور در مورد فهم نیز مانند بیان، ناظر به مقام ثبوت است نه مقام اثبات (ر.ک به: عبداللهی ۱۳۸۶، ۹ و ۱۰). بنا بر آنچه ذکر شد، اگر بتوان از اصل مذکور چنین تعبیری ارائه کرد که «هر آنچه قصد شود، علی‌الاصول قابل بیان است و هر آنچه بیان شود، علی‌الاصول قابل فهم»، پاسخ به سؤال مطرح شده مثبت خواهد بود. با توجه به توضیحاتی که داده شد، روشن است که کنکاش در عوامل و موانع مؤثر بر فهم، به‌طور کامل از بحث حاضر خارجند.

آنچه مخاطب به عنوان معنای *y* باز تولید می کند (یعنی آنچه به وسیله اظهار *y* در یک سیاق مفروض گفته شده است)، بستگی به این دارد که اظهار *y* را چگونه می فهمد. این وابستگی بر واقعیت زیر تأکید می کند:

گفتن چیزی به یک زبان عمومی و به تشریک مساعی گوینده و شنونده وابسته است، نه به یک مونولوگ فردی (Kannetzky, 2001, p.1).

چنین به نظر می رسد که گفتن چیزی تنها زمانی محقق می شود که اظهار مطابق قصد، برای مخاطب بالقوه، قابل درک باشد. بنابراین پرسش از ملازمه فهم و بیان، پرسشی غیر محققانه و نامعقول است. تأمل بیشتر روشن می سازد که پاسخ این پرسش چندان هم مسلم و خالی از مناقشه نیست.

اگر تلازم ضروری میان بیان و فهم را نفی کنیم، ناگزیریم بپذیریم که بیان می تواند (نه اینکه ضرورتاً باید) به کار گرفتن مجموعه ای از اصوات و علائم باشد که هیچ کس جز گوینده دلالت آنها را بر مقصود در نمی یابد (زبان خصوصی). ویتگنشتاین (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ص ۱۶۹) که برای نخستین بار در «پژوهش ها» به مسأله امتناع زبان خصوصی پرداخته و آن را چنین تعریف می کند: زبان خصوصی، زبانی است که واژه های منفرد آن، به آنچه تنها شخص سخن گو می تواند دانسته باشد ارجاع می دهند.

با توجه به آنچه ذکر شد، اصل بیان پذیری بدین شرط نافی امر غیر قابل بیان است که ذاتاً بر امتناع زبان خصوصی حکم کند. اما سرل (سرل، ۱۳۸۵، ص ۱۱۴)، خود ملازمه ضروری میان فهم و بیان را نفی می کند: «این اصل که «هرچه بتوان قصد کرد، می توان بیان کرد» مستلزم این نیست که هرچه را بتوان بیان کرد دیگران می توانند بفهمند».

ممکن است کسی مایل باشد که تعبیر سرل را چنین تفسیر کند: مقصود سرل، فهم علی الاصول آنچه بیان شده، نیست. بلکه عبارت وی تنها ناظر به وقوع فهم (مقام اثبات) است. بنابراین جمله نقل شده از وی در حقیقت ملازمه ضروری میان فهم و بیان را نفی نمی کند. بلکه تنها یادآوری می کند که برای درست بودن اصل بیان پذیری، ضرورتی ندارد آنچه بیان می شود توسط دیگران فهمیده شود.

این برداشت، تفسیری درست از بیان سرل نیست؛ چراکه او بلافاصله اضافه می کند: «زیرا این مطلب (هرچه را بتوان بیان کرد دیگران می توانند بفهمند) امکان زبان خصوصی، یعنی زبانی که منطقاً برای هر کسی به غیر از گوینده فهم آن ممکن نیست را منتفی می سازد».

بدین ترتیب سرل تلازم ضروری میان فهم و بیان را بدان جهت که سبب ممتنع بودن زبان

خصوصی می‌شود رد می‌کند. البته از این بیان نیز نباید و نمی‌توان نتیجه گرفت که سرل معتقد به امکان زبان‌خصوصی است. این تعبیر بر امکان یا امتناع زبان‌خصوصی دلالت ندارد. چنان‌که وی در ادامه می‌افزاید: «چنین زبان‌هایی در واقع ممکن است غیر ممکن باشند، اما من نمی‌خواهم این پرسش را در طول تحقیق حاضر حل و فصل کنم». بدین ترتیب می‌توان گفت اصل بیان‌پذیری، فی حد نفسه مستلزم انکار امکان زبان‌های خصوصی نیست.

آیا نتیجه‌گیری حاضر بدین معناست که اصل بیان‌پذیری منافاتی با قبول ادراک‌های انتقال‌ناپذیر ندارد و حتی با التزام به این اصل می‌توان پذیرفت که اموری هستند که هرچند فرد قادر به درک آنهاست ولی علی‌الاصول نمی‌تواند آنها را (دست‌کم به گونه‌ای که برای دیگران قابل درک باشد) بیان کند؟

به نظر می‌رسد قضاوت در مورد این مسأله در گرو بررسی امر دیگری است: معرفت مطلقاً خصوصی، به‌عنوان آنچه بر مبنای استقلال اصل بیان‌پذیری از امتناع زبان‌خصوصی، ممکن است انتقال‌ناپذیر دانسته شود، اساساً ممکن است یا خیر؟

۲-۴. اصل بیان‌پذیری و امکان تجربه خصوصی

اصل بیان‌پذیری ظاهراً در مورد امکان تجربه خصوصی سخن نمی‌گوید. اما بازخوانی آن در پرتو عواملی که فضایی را ایجاد کرده‌اند که اصل مذکور در آن ایجاد شده است و معنا می‌یابد، می‌تواند ما را در دست‌یابی به نتیجه کمک کند.

اگرچه فلسفه تحلیلی بر طیف گسترده‌ای از روش‌های فلسفی اطلاق می‌شود که گاه یافتن وجه اشتراک میان آنها بسیار دشوار می‌نماید، اما عاملی وجود دارد که می‌توان آن را مقوم فلسفه تحلیلی و عامل تمایز آن از سایر مکاتب فلسفی دانست؛ چرخش زبانی: «این باور که اولاً می‌توان از طریق تبیین فلسفی زبان به تبیین فلسفی اندیشه نائل شد و ثانیاً تبیین جامع اندیشه تنها از این طریق به دست می‌آید» (Dummett. 1994.p.4).

با چرخش حیاتی ویتگنشتاین و مطرح شدن زبان به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی، چرخش زبانی صورتی دیگر به خود گرفت. معادل انگاشتن قابلیت اندیشیدن با قابلیت در به‌کارگیری زبان یا دست‌کم تبیین بر حسب آن (Dummett. 1994. p. 131) اگرچه می‌توان رد پای این صورت جدید را در همان قالب قدیمی پیگیری کرد، اما تردیدی وجود ندارد که اگر ویتگنشتاین و تأثیر او بر جریان فلسفه تحلیلی نبود، این ردپا یا نادیده می‌ماند و یا دست‌کم چندان مهم نمی‌نمود. زبان به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی به هیچ عنوان جنبه خصوصی ندارد و اگر قابلیت اندیشیدن انسان معادل با قابلیت تفکر وی باشد، ناگزیریم بپذیریم که تفکر نیز نمی‌تواند جنبه خصوصی داشته باشد. آنچه در

اینجا مطرح می‌شود فراتر از قابلیت انتقال است. پرسش معرفت‌شناختی مهمی در مواجهه با چرخش زبانی، خصوصاً با عنایت به رویکرد ویتگنشتاین سر بر می‌آورد که پاسخ آن نقش تعیین‌کننده‌ای در فلسفه زبان دارد: آیا رویدادی که تفسیر آن با توجه به داشته‌های زبانی (اگرچه داشته‌های بالقوه) مطلقاً ممکن نباشد، اساساً برای فرد قابل فهم است و می‌تواند تجربه محسوب شود؟

به نظر می‌رسد که پاسخ این پرسش منفی است. طبقه‌بندی و تمییز امور، مبتنی بر داشته‌های زبانی است. من هنگامی می‌توانم یک رویداد یا مواجهه را فهم کنم که آن رویداد با داشته‌های زبانی من قابل تفسیر باشد. در غیر این صورت، اگرچه رویداد رخ داده و احتمالاً به انحاء مختلف بر من تأثیر گذاشته است، اما از مدرکات من محسوب نمی‌شود و نه از این حیث که خصوصی و وابسته به من است، بلکه بدین جهت که اساساً قابل درک نیست و لذا قابل قصد نیست و ممکن نیست بتوانم آن را بیان کنم.

نباید از این نکته غفلت کرد که مفسران ویتگنشتاین (کنی، ۱۳۹۲، ص ۲۶۶) معتقدند او در بحث از زبان خصوصی، نه تنها امکان بیان، بلکه امکان تجربه خصوصی را نفی می‌کند: «بنا بر نظر ویتگنشتاین، انگاره زبان خصوصی بر دو خطای بنیادی در باب ماهیت تجربه و ماهیت زبان استوار است. خطای اول این باور است که تجربه، امری خصوصی است».

ویتگنشتاین (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ص ۱۷۳-۱۶۹) پس از نقد تعریف اشاری درونی، به‌عنوان یکی از مبانی امکان زبان خصوصی، در فقره ۲۴۴ پژوهش‌ها، این پرسش را طرح می‌کند که اساساً احساسات به چه معنا خصوصی هستند؟ در پاسخ به این پرسش، وی دو معنای خصوصی بودن را طرح و نقد می‌کند: خصوصی بودن بر مبنای معرفت‌انحصاری (فقره‌های ۲۵۲-۲۴۶) و خصوصی بودن بر مبنای تملک‌انحصاری (فقره‌های ۲۵۳-۲۵۴) و با نفی این دو معنا، خصوصی بودن احساسات را منتفی می‌داند.

بنابراین اصرار سرل بر استقلال اصل بیان‌پذیری از «امتناع زبان خصوصی»، تنها آنگاه پذیرفتنی خواهد بود که وی زبان خصوصی را از تجربه خصوصی تفکیک کند و بپذیرد که بیان‌پذیری حتی اگر مستلزم اعتقاد به امتناع بیان خصوصی نباشد، به‌عنوان پیش فرض، به امتناع تجربه خصوصی متکی است. در غیر این صورت، سرل باید توضیح دهد امری که تنها در دسترس یک فاعل شناسا قرار دارد، چگونه بیان می‌شود و اساساً مقصود از بیان در چنین مواردی چیست؟

مقصود از گفتن یا بیان کردن در اصل بیان‌پذیری، بی‌تردید ایجاد گزاره‌ای با معناست. اگر گوینده گزاره‌ای بی‌معنا را به زبان آورد، در واقع چیزی نگفته است. از این روست که نظریه معنای سرل نیز در بازخوانی اصل بیان‌پذیری اهمیت می‌یابد.

مقصود سرل از معنا چیست و چه گزاره‌ای از دیدگاه او گزاره با معناست؟

معنا پدیده‌ای است که در ارتباط زبانی میان گوینده و شنونده تحقق می‌یابد. از جانب گوینده، گفتن چیزی و قصد کردن آن به معنای ایجاد تأثیر خاصی (تأثیر مضمون در سخن) در شنونده است. از جانب شنونده، فهم اظهار گوینده به معنای تشخیص قصد اوست (سرل، ۱۳۸۵، ص ۶۵).

اینکه سرل، فهم مخاطب را نه مبتنی بر معنا، بلکه جزئی از پدیده معنا می‌داند، مستلزم این است که هیچ‌کس نمی‌تواند هیچ گزاره معناداری را در مورد یک موضوع بیان کند. مگر اینکه این گزاره، علی‌الاصول برای دیگری قابل فهم باشد. بنابراین هر گزاره مفروضی با ویژگی خصوصی بودن، اساساً فاقد معنا خواهد بود.

نتیجه‌گیری

براساس آنچه گذشت، روشن شد که فرگه محتویات ذهن یا چنان‌که خود تعبیر می‌کند، ایده‌ها را اموری غیر قابل انتقال می‌داند؛ زیرا ذهنیات وابسته به فاعل شناسا و برحسب این وابستگی کاملاً خصوصی‌اند. بنابراین اموری هستند که اگرچه می‌توانند قصد شوند، اما ممکن نیست بتوان تعبیری از آنها ارائه کرد و آنها را بیان نمود. درحالی‌که براساس اصل بیان‌پذیری، هرچه بتواند مقصود باشد علی‌الاصول می‌تواند گفته شود.

سرل ادعا می‌کند که اصل بیان‌پذیری، فی حد نفسه نافی زبان خصوصی نیست و نمی‌توان از این اصل، امتناع زبان خصوصی را نتیجه گرفت. بنابراین اصل مذکور از این طریق نمی‌تواند امکان انتقال‌ناپذیر بودن ذهنیات را نفی کند. باین حال، اگر اصل مورد بحث را با توجه به فضایی که در آن ایجاد شده است بازخوانی کنیم، در می‌یابیم که نظریه مذکور از دو جهت نافی امر انتقال‌ناپذیر است:

نخست آنکه براساس لازمه معرفت‌شناختی چرخش زبانی و پدیده اجتماعی دانستن زبان، چنان‌چه تفسیر یک رویداد براساس قابلیت‌های زبانی (هرچند قابلیت‌های بالقوه) ممکن نباشد، رویداد مذکور قابل فهم نبوده است. بنابراین قابل قصد کردن نیست. آنچه فرگه انتقال‌ناپذیر می‌داند، در واقع انتقال‌ناپذیر نیست؛ زیرا تجربه کاملاً خصوصی، غیر ممکن است.

دوم آنکه براساس نظریه معنای سرل که فهم مخاطب را جزئی از پدیده معنا می‌داند، نمی‌توان یک گزاره با معنا با زبان خصوصی بیان کرد. بدین ترتیب امکان بیانی که علی‌الاصول برای دیگری قابل فهم نباشد نیز نفی می‌گردد.

بنا بر آنچه گفته شد، تنها هنگامی می‌توانیم اصل بیان‌پذیری را نافی معرفت انتقال‌ناپذیر بدانیم

که معتقد باشیم مبانی این اصل ضرورتاً مستلزم امتناع تجربه خصوصی است. در غیر این صورت، با پذیرش امکان تجربه خصوصی، گریزی از پذیرش امکان معرفت انتقال‌ناپذیر نخواهیم داشت. البته روشن است که در صورت نخست نیز ادعای سرل در مورد عدم تلازم میان اصل بیان‌پذیری و امتناع زبان خصوصی، ادعایی بی‌معنا یا دست‌کم کاملاً بی‌اهمیت خواهد بود.

کتاب‌نامه

۱. سرل، جان (۱۳۸۵). افعال گفتاری. ترجمه محمدعلی عبداللهی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲. عبداللهی، محمدعلی (۱۳۸۶). «اصل بیان‌پذیری». فلسفه، ۳۵ (۳). ص ۱۴-۵.
۳. فرگه، گوتلوب (۱۳۸۳). «اندیشه». ارغنون، ۷ و ۸ (۲). ص ۸۷-۱۱۲.
۴. _____ (۱۳۶۷). «درباره معنی و مصداق». فرهنگ، ۲ و ۳ (۱). ص ۲۹۲-۲۶۳.
۵. کنی، آنتونی (۱۳۹۲). معماری زبان و ذهن در فلسفه ویتگنشتاین. ترجمه محمدرضا اسمخانی. تهران: ققنوس.
۶. موحد، ضیاء (۱۳۷۱). «نقد فرگه بر پسیکولوژیسم هوسرل». فرهنگ، ۱۱ (۲). ص ۱۰-۱.
۷. ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۰). پژوهش‌های فلسفی. ترجمه فریدون فاطمی. چاپ هفتم. تهران: نشر مرکز.
8. Constant.D.(2003). "Frege's Anti-Psychologism and the Problem of the Objectivity of Knowledge". *Locations of the Political*. 2003 (15).
9. Dummett. M. (1994). *Origins of Analytic Philosophy*. Harvard University Press.
10. Frege.G.(1953). *The Foundations of Arithmetica*. translated by J .L .Austin .New York: Harpr and Brothers.
11. Kannezky.F.(2001). "The Principle of Expressibility and Private Language". *Acta Philosophica Fennica* 69. 2001. 91-212.
12. Searle, John (1979). *Expression and Meaning*. Cambridge: Cambridge University press.